

دکتر امیرحسین ماحوزی

استاد دانشگاه و پژوهشگر ادبیات

«شاهنامه و جهان امروز»

نشست سوم / ۱۶ شهریور ۱۴۰۳

گالری یافته

بیا تا جهان را به بد نسپریم.

موضوعاتی که فردوسی بدان در شاهنامه پرداخته، به گونه‌ای است که نفوذ و تحسینش را در جهان معاصر می‌توانیم ببینیم. از ویژگی‌های یک شاهکار این است که درباره مفاهیم بدون تاریخ صحبت می‌کند. در نوشتار پیش رو قصد دارم به برخی از این مفاهیم بپردازم؛ مفاهیمی که گمان می‌کنم در زمان حال، ایران بیش از هر زمانی به آن‌ها احتیاج دارد. مفاهیمی چون خرد، مهر، میهن، داد، راستی و پیمان. در این میان، شاید چیزی که بیش از همه به آن نیاز داریم، آزادی است. این‌ها در شاهنامه مفاهیمی درهم‌تنیده هستند؛ مفاهیمی مثل میهن، خرد، مهر، داد و آزادی. به همین دلیل که تار و پودشان درهم‌تنیده می‌شود، می‌خواهم به آن‌ها بپردازم.

مفاهیمی که فردوسی به زیباترین شکل زنده نگه داشته، اکنون نیز می‌توانند نوش‌دارویی برای ایران باشند که امیدوارم به‌موقع برسد. بنابراین پرداختن به آن‌ها ضروری است و از آن جایی که فردوسی برای بیان این مفاهیم به اسطوره‌ها چنگ زده است، عمیق‌ترین لایه‌های زبان این سرزمین با آن هماهنگ بوده و برای ما آشنا هستند. آن‌چه فردوسی از هزاره‌ها پیش از زمان خودش با چنگ زدن به این اساطیر زنده نگه داشته، نه تنها نام خویش را جاویدان کرده، بلکه موجب شده ایران هم به زندگی ادامه دهد. از این نظر، خود فردوسی و شاهنامه با مفهوم بلند ایران‌زمین و شاید هویت فردی ما ایرانیان هم آمیخته می‌شود. به همین جهت کتابی است که باید بیش از هر کتاب دیگری به آن پرداخته شود.

ستون شاهنامه بر دو محور خرد و مهر بنا شده است؛ از همان ابتدای شاهنامه که جلو می‌آییم، در داستان کیومرث، سیامک فرزند کیومرث برای مهر عمیقی که نسبت به پدرش دارد، می‌جنگد و می‌میرد. پدر زنده می‌ماند تا روزی که کین سیامک گرفته شود. بعدها به داستان ضحاک می‌رسیم و این‌گونه توصیف می‌شود:

پسر بد مر این پاک‌دل را یکی / کش از مهر بهره نبود اندکی

جهان‌جوی را نام ضحاک بود / دلیر و سبک‌سار و ناپاک بود

بزرگ‌ترین ویژگی ضحاک این است که با مهر بزرگ نشده و همین امر موجب می‌شود او بزرگ‌ترین دروغی باشد که اهریمن آفریده است. گویا مجموعه‌ای از صفات از جمله سبک‌سری، بی‌خردی و ناپاکی به او منسوب می‌شود. به نظر می‌رسد پیشینه همه این‌ها، همین بی‌مهری است. گمانم این است که خرد و مهر در شاهنامه به هم تنیده هستند. خرد بزرگ‌ترین ویژگی‌ای است که از ابتدای داستان درباره فریدون، کسی که ضحاک را از میان می‌برد، گفته شده است. این‌گونه توصیف می‌شود:

جهان را چو باران به بایستگی / روان را چو دانش به شایستگی

این شخص گویا دانش و خرد دارد و آبادی سرزمین را چون باران سبب می‌شود.

شاه آرمانی شاهنامه کیخسرو است. او به جز نژاد و گهر و هنر، خرد را همچون تاجی بر سر دارد؛ و برترین پهلوان ایران را خرد ممتاز می‌کند. تفاوت گودرز و طوس، دو شاخه اصلی پهلوانی، یک بخش است که به خرد مربوط می‌شود. گودرز خردمندتر است، بنابراین برکشیده می‌شود. رستم را خرد بر اورنگ جهان پهلوانی می‌نشانند. لحظه‌هایی که آز بر خرد چیره می‌شود، لحظه‌هایی وجود دارند که تراژدی در شاهنامه اتفاق می‌افتد. پاک‌ترین و پرمهرترین شخصیت‌های شاهنامه آکنده از خرد است. سیاوش مدام به این صفت توصیف می‌شود:

تو گویی روانش خرد پرورد

آز و خشم و غرور، این گهر را از شاهان و پهلوانان شاهنامه می‌ستانند. هرگاه که آز و خشم بر کیکاووس چیره می‌شود، آن‌گاه که غرور بر جمشید چیره می‌شود، انگار این خرد است که از میان می‌رود. انگار

هشدار است به شاهان این سرزمین که وقتی دچار آرزو و غرور و خشم می‌شوند، این خطر هست که هزاران سال محکوم به چیرگی ابلیس یا ضحاک می‌شوند. به قول رستم فرخ‌زاد:

ز راز سپهری کس آگاه نیست / ندانند کاین رنج کوتاه نیست

فرّ پادشاهی گویا با گوهر و خرد در ارتباط است. به نوعی گسستن از خرد مانع از انجام خویش‌کاری پهلوان می‌شود. و این جا هویت مخاطب هم به خرد گره می‌خورد.

حال به مهر می‌پردازم. برخلاف آن که کمتر بدان پرداخته شده، به گمان من ستون شاهنامه مهر است. مهر میان سیامک و کیومرث را ذکر کردم. تا مهری که میان فریدون و ایرج وجود دارد. رستم فرزند اصلی حماسه شاهنامه، با عشق آتشینی میان زال و رودابه زاده می‌شود. گویا نویسندگان حماسه می‌خواسته‌اند زایش حماسه اصلی شاهنامه با عشقی صورت بگیرد که تا پیش از آن نظیری نداشته و پس از آن نیز بی‌نظیر باقی مانده است. عمیق‌ترین عشق شاهنامه، عشق زال و رودابه است؛ این جا از نادرترین جاهایی است که واژه‌ی عشق به کار می‌رود و این عشق، زال را به فرزangi می‌رساند.

دل زال یک‌باره دیوانه گشت / خرد دور شد عشق فرزانه گشت

زال نه تنها عاشق‌ترین پهلوان شاهنامه است، که خردمندترین پهلوان شاهنامه هم هست. او در داستان رستم و اسفندیار، خرد رستم است. در واقع پهلوانان ایران هر جا خردشان یاری نمی‌دهد، با زال مشورت می‌کنند. از این جهت گویا دو گهر برجسته، خرد و مهر هستند؛ گویی توانایی دیگر زال هم عشق او به رودابه است که او را بسیار خاص می‌کند. در همین داستان مهر میان تعصب‌های نژادی، قومی و دینی دو تن قرار می‌گیرد، که یکی از نسل جم و دیگری از نسل ضحاک است. بنابراین شاهنامه به نظرم کتاب خاصی است که ستونش بر پایه تعارض‌هایی است که مهر ممکن است ایجاد کند و به نوعی چیرگی مهر را بر اختلافات قومی، نژادی و دینی بیان می‌کند. این چیزی است که به گمانم نوش‌داروی امروز ایران هم هست. این اتفاقی است که همیشه افتاده؛ اقوامی که با یک‌دیگر پیوند برقرار می‌کردند و تفاوت‌های دینی، قومی و زبانی هرگز آن قدر پررنگ نبوده، چراکه سایه‌ی مهر بر سر این سرزمین بوده است. در داستان زال و رودابه، این مهر عمیق‌ترین تفاوت‌ها، حتی تفاوت‌های میان پاکی و ناپاکی را درمی‌نوردد و به هم پیوند می‌دهد. پهلوان حماسه با سرشتی که از هر دوی این‌ها گرفته است، به دنیا می‌آید. گویا پهلوان حماسه‌ی ایران،

انسان کامل شاهنامه، ترکیبی از سیاهی و سفیدی است. به همین دلیل گمان می‌کنم در منظومه‌های حماسی ایران به‌خصوص شاهنامه، حتی در مقایسه با ایللیاد و اودیسه، مهر بسیار ستونی و جدی بوده است؛ به طوری که قابل مقایسه با حماسه‌های دیگر نیست. مهر پدر به پسر همه‌جا عمیق و برجسته است و یکی از مهم‌ترین عرصه‌های حماسه را به خود اختصاص می‌دهد. اما نکته جالب‌تر آن‌جا است که این هم گاهی شکل پیچیده‌ای پیدا می‌کند؛ آن‌جا که میهن وارد می‌شود و مهر میان پهلوان و میهن جای مهر میان پهلوان و فرزند را می‌گیرد. فرزندى که با لشکر توران به ایران حمله کرده است، اجازه نمی‌دهند که رستم فرزند را بشناسد. هرچند فردوسی می‌گوید:

همی بچه را باز داند ستور / چه ماهی به دریا چه در دشت گور

نداند همی مردم از رنج و آزر / یکی دشمنی را ز فرزند باز

انگار آن‌چه سبب کسب نام رستم می‌شود، حفظ میهن است. آن‌قدر این دو مهر عمیق هستند که وقتی رستم می‌بیند کسی که ممکن است فرزندش باشد، با لشکر دشمن حمله کرده، نمی‌تواند به خود اجازه دهد که حدس بزند او ممکن است فرزندش باشد، به همین سبب این لایه را می‌پوشاند و از ایران دفاع می‌کند.

شاید دلیل معروف شدن این داستان این است که ما هر روز باید این تصمیم را بگیریم؛ بسیاری از ایرانیان میهن را ترک می‌کنند، چون گمان می‌کنند ایران جای مناسبی برای فرزندانشان نیست. به نظرم در چنین حماسه‌ای فردوسی به طور مشخصی بر این باور است که سعادت فرزندانمان وقتی رقم می‌خورد که میهن آباد باشد.

رستم می‌داند اگر آزادی انسان از بین رود، نه مهر باقی می‌ماند، نه پهلوانی و نه مفهومی برای انسانیت. برای همین داستان، فقط لحظه‌های کوتاه به بند کشیده شدن یک فرد نیست، بلکه داستان به بند کشیده شدن پهلوانی و انسانیت است. رستم انتخابش آزادی انسان است، آزادی «من» است. به طرز غریبی «من» و میهن به یک‌دیگر گره خورده‌اند و ارتباطی ناگسستنی با هم دارند. در شاهنامه، با آبادی میهن، «من»‌ها برکشیده می‌شوند و با برکشیده شدن «من»‌ها میهن آباد می‌شود. ما رستمی داریم که برای میهن

می‌جنگد و مبارزه می‌کند. وقتی به پایتخت ایران وارد می‌شود، چنان‌چه در داستان بیژن و منیژه می‌شنویم:

چو رستم به نزدیک ایران رسید / به نزدیک شهر دلیران رسید

یکی باد نوشین درود سپهر / به رستم رسانید شادان به مهر

بادی درود آسمان ایران را به رستم می‌فرستد. از طرف دیگر رستم نیروی خود را از همه‌ی ایرانیان و پهلوانان می‌گیرد؛ او به این مساله بارها اشاره کرده است:

مرا پشت ز آزادگان است راست / دل روشنم بر زبانم گواست